هو العلیم

اهمیت پرداختن به خود و خانواده

سلوک خانواده ـ طهران ـ جلسه ۲۴

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا مُحَمّدٍ و آله الطّاهرين

و لعنة الله عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا﴾[1]؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خود بپردازید و اهل خود و خویشان خود را از انحراف نجات بدهید. خودتان و اهلتان را از انحراف و سخط پروردگار و خسران حفظ کنید.»

لزوم پرداختن به خود و اهتمام به اطاعت و انقیاد از مولا

این آیه، آیهٔ بسیار عجیبی است! یادم می‌آید در زمان سابق و در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این آیه خیلی در زبان ایشان قرار داشت و در ارتباطشان با دوستان و رفقا دائماً به این مسئله تذکّر می‌دادند و این مسئله یکی از مسائل بسیار مهم سلوکی است. گرچه گاه‌گاهی هم بنده اشاراتی نسبت به حفظ خود و رسیدن به خود و توجّه نکردن به سایر جوانب و نگاه نکردن به مسائل دیگران

---

[1] . سوره تحریم (۶۶) آیه ۶.

صحبت کردم ولی به‌نظر می‌رسد که شاید هنوز برای دوستان اهمیت این مطلب را آن‌طوری که باید و شاید توضیح ندادم که چطور در مسیر تربیت، در وهلهٔ اول انسان باید متوجّه خودش باشد و به دیگران کاری نداشته باشد. خودش و اهل خودش و اطرافیان خودش را نسبت به مسائل توجّه بدهد.

دلیل اول پرداختن به دیگران، عدم توجه به هدف و مقصود و رفع نقایص و خلأهای نفسانی

مسئلهٔ مهم که ریشه و اساس یک‌هم‌چنین انگیزه‌ای برای حرکت و مسیر تکاملی انسان است، عبارت است از گرفتاری‌ها و نقایص و نقصان‌ها و خلأهایی که در نفس وجود دارد و برای رسیدن به مرتبهٔ کمال و پرداختن به استعدادات برای وصول به فعلیت‌ها و مقصد و هدف، لازم است که انسان از این موانع عبور کند و نسبت به آنچه برای او صلاح است اقدام کند و از آنچه برای او موجب خطا است صرف‌نظر کند، این اصل اوّل و ریشه برای این انگیزه و داعی برای این قضیه است. این مسئلهٔ اوّل.

اگر انسان به نقطهٔ کمال برسد و از کریوه‌ها عبور کند و به آن هدف و غایت واصل شود طبعاً دیگر

زمینه‌ای برای ابتعاد از حقّ متعال و تقرّب به پروردگار باقی نمی‌ماند، در آنجا دیگر مطلب تمام است و دیگر شیطان نسبت به آن حریم راهی ندارد و دیگر این آیه برای انسان البته نسبت به خود مصداق پیدا نمی‌کند چون دیگر در آنجا ناری نیست، آتشی نیست و جهنّمی نیست و دست شیطان از انسان کوتاه می‌شود و حسرت چنگ‌انداختن و دست‌انداختن بر نفس انسان بر دل او برای ابد باقی می‌ماند.

امّا اگر انسان در این مرتبهٔ نقصان وجودی قرار گرفته باشد و هنوز به مطلب و مطلوب نرسیده باشد طبعاً باید در وهلهٔ اوّل برای این مسئله فکری کند. آن فکر چیست؟ آن فکر عبارت است از انقیاد و اطاعت در قبال اوامر و منهیات الهی. به‌قول مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که می‌فرمودند:

> به هر مقدار که انسان نسبت به این مسئله اهتمام داشته باشد، به همان‌مقدار بهره می‌برد و به آن مقدار که اهتمام نداشته باشد به همان‌مقدار می‌ماند و از مطلب دور می‌شود گرچه به‌خیال خود برای به‌دست آوردن این مطالب به این‌طرف و آن‌طرف می‌رود و دنبال ادراک مطلب از

این‌سو به آن‌سو حرکت می‌کند.

مسئلهٔ مهم، مسئلهٔ رسیدن به نقطهٔ فعلیت و برطرف کردن خلأ و نقصان است که این برطرف کردن خلأ و نقصان هم راهی دارد و انسان سرِخود نمی‌تواند هرچه به‌نظر او می‌رسد به‌عنوان دارو و درمان مورد استفاده قرار بدهد و این غلط است و صحیح نیست. انسان باید از آن راهی برود که برای او تعیین کرده‌اند والاّ مسئله به بیراهه می‌رسد.

اثرات تزکیهٔ نفس و اتصال به استاد کامل

در زمان گذشته اگر از من سؤال می‌کردند که از میان علمای فعلی کدام‌یک از نقطه‌نظر علمیت اعلم است و نسبت به مسائل دین در فنون مختلفه واردتر است؟ اگر من سه نفر را نام می‌بردم یکی از آنها مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بود و شکی در این مسئله نیست. ولی می‌بینیم همین ایشان چون در مقام انقیاد و اطاعت بود موارد عدیده‌ای اتفّاق افتاده بود که اگر دستگیری استاد ایشان از کربلا نبود، ایشان به خطر می‌افتاد! یعنی مسئله به علم برنمی‌گردد، مسئله به یک نوع ظرایف و دقائقی برمی‌گردد که در آنجا این علم ظاهری کمیتش لنگ

است و این مدرکات ظاهری در آنجا نمی‌تواند کاربرد داشته باشد و به هر مقدار که علم انسان بالاتر برود خطری که انسان و جوانب را تهدید می‌کند، در صورت عدم اتّصال به یک ولیّی که متّصل باشد به ولیّ مطلق یا به خود آن امام علیه‌السّلام حتمی است و در این مسئله شکّی نیست. نسبت به بعضی از موارد هم بنده در صحبت‌هایم اشاراتی داشتم.

چرا یک‌هم‌چنین مطلبی برای ایشان حاصل شد درحالتی‌که بعضی از شاگردان ایشان از نقطه‌نظر علمی مقام کمی نداشتند. بعضی از آنها دارای مقامات بالایی از علم و ادراک و فهم بودند که دوستان هم نسبت به قضیه اطّلاع دارند ولی ما این مطلب را می‌بینیم که در همان قضیه و مشابه آن قضیه‌ای که ایشان در ارتباط با آن مطلب از ناحیهٔ استادشان دستوری می‌رسد و به‌جان می‌پذیرند و قبول می‌کنند و طبعاً سرنوشت زندگی ایشان تغییر پیدا می‌کند. در همان قضیه شاگرد ایشان مبتلا می‌شود و حتّی با اشاراتی که ایشان نسبت به مسئله دارند، مسائل را نمی‌فهمیدند و حتّی در بعضی از تصریحات توجیهاتی می‌کردند و در نتیجه به آن

غایات و مقاصدی که خدای متعال برای عباد صالح خودش در این دنیا قرار داده بود نمی‌رسیدند و عمرشان را به مطالبی پایین‌تر به‌سر می‌بردند و دستشان از رسیدن به آن اهداف عالیه و وصول به آن مقامات عالیه کوتاه بود! چرا کوتاه بود؟ آیا خدا با کسی خویشاوندی دارد؟ یا آن عنایتی که استاد مرحوم آقا به ایشان داشت، خدای‌ناکرده مرحوم آقا نسبت به دیگران نداشتند؟ خب این مطالب که نیست، پس قضیه چه می‌شود؟ چه عاملی می‌تواند در اینجا اتفاق بیفتد؟ آن عامل این است که انسان آن واقعیت بیچارگی و بدبختی و خلأ خودش را درنیابد، چون اگر دربیابد دیگر تأمّل نمی‌کند.

لزوم توجه و اهتمام نسبت به مسائل سلوکی

اگر واقعاً انسان نسبت به وضعیت جسمانی خودش احساس خطر کند امشب را به فردا نمی‌اندازد چون مسئله را دریافته و به خطر مسئله پی برده است. امّا چطور می‌شود که ما در مطالب مختلف، در مسائل مادی، در این ارتباطاتمان، در این معاشرت‌های خودمان نسبت به این مطالب توجّه کافی داریم اما نسبت به مسائل سلوکی وقتی که به ما

می‌گویند این کار را بکن، خیلی به آن توجّه نمی‌کنیم، وقتی که به ما می‌گویند آن کار را نکن خیلی نسبت به آن عنایت کافی را نداریم درحالتی‌که مسیر یکی است و راه یکی است و اگر مرحوم پدر ما در یک هم‌چنین مسائلی دستور استاد خودش را اطاعت نمی‌کرد او هم مانند بقیه می‌شد و دیگر آقای طهرانی نمی‌شد، دیگر این مطالب از کتاب‌های ایشان نمایان نمی‌شد، دیگر این حقایق که به‌راحتی می‌توان گفت که حدّاقل در کتب فارسی مانند این مطالب به این کیفیت و به این وضوح نیامده است، از این قلم و از این بیان پیدا نمی‌شد. چرا؟ چون مسئله، مسئلهٔ رسیدن دل و رسیدن نفس به موقعیت و عالم حقایق است، مطلب این است.

در جایی که بقیه مطالب دیگر می‌گفتند ما از ایشان مطالب خلاف می‌شنیدیم و به کسی نمی‌گفتیم. مطالبی را که ایشان نسبت به آینده به ما می‌گفتند، ما آن مطالب را تابه‌حال نگفته‌ایم! درحالی‌که خب عالم زیاد است و اهل اطّلاع زیاد است. چرا مطالبی که من و امثال من می‌گوییم خلاف درمی‌آید ولی مطالبی که ایشان می‌گفتند مو

به مو انجام شد و انجام خواهد شد؟ چرا؟ چون او بر این علمش تکیه نکرد. عالم است جاهل نیست و چون عالم است می‌داند که این علم به تنهایی کافی نیست و چون عالم است خود را در اختیار فرد بصیر و خبیر قرار می‌دهد و چون عالم است می‌داند که مطلب به این کیفیت حل نمی‌شود و مسئله خطیر است. مسئله، مسئلۀ خریدن هندوانه و خربزه که نیست که انسان برود بقّالی چیزی بخرد و خراب باشد. مسئلۀ راه او است، مسئلۀ صلاح او است، مسئلۀ صلاح جامعه است، مسئلۀ صلاح دنیا است و این مسئله، مسئلۀ مهمی است.

پس مطلب اوّل این است که ما این نکته را واقعاً دریابیم که آیا واقعاً به این مطلب رسیدیم و تا چقدر رسیدیم و تا چقدر مسئله برای ما مهم است؟ تا چقدر مطلب برای ما اهمیت دارد؟ تا چقدر ما نسبت به مطلب توجّه می‌کنیم و نسبت به قضیه گوش می‌کنیم؟ و خدا هم با کسی رودربایستی ندارد. خدا خوب می‌فهمد چه شخصی نسبت به قضیه سنگ تمام است و چه شخصی کم است؟ خوب می‌فهمد.

در زمان رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم چقدر نزد پیغمبر می‌آمدند و یا رسول‌الله یا رسول‌الله می‌کردند؟! آب وضوی پیغمبر را برمی‌داشتند و به‌عنوان تبرّک به سر و صورت می‌مالیدند! اینها چقدر در این مطلب خالص بودند؟! چقدر صادق بودند؟! واقعاً چقدر در این مسئله صادق بودند و چقدر خلوص نیت داشتند؟! چقدر اهتمام داشتند و چقدر تسلیم بودند؟! آیا اینها تسلیم بودند؟! آیا آنهایی که دیروز آن کار را می‌کردند همان‌هایی نبودند که بعداً امیرالمؤمنین علیه‌السلام را رها کردند و طرد کردند و هر بلایی که به سر اهل‌بیت پیغمبر علیهم‌السلام آمد تماشا کردند؟ نشستند کنار و فقط تماشا کردند! اینها همان‌ها بودند دیگر. خدا که سرش کلاه نمی‌رود، خدا که می‌فهمد که انسان چقدر نسبت به مسئله وارد است!

ارتباط اتوماتیک بین استاد و شاگرد

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

ارتباط بین شاگرد و بین استادش، ارتباط اتوماتیک است!

نیاز ندارد که شاگرد به استاد بگوید که من این

ناراحتی را دارم. نیاز ندارد که بگوید الآن من در این گرفتاری هستم. نیاز ندارد که بگوید من الآن میلم زیاد است، من الآن توجهم زیاد است، من الآن نیّتم زیاد است. به محض اینکه در نیّت او چیزی بگذرد اوّل از ناحیهٔ پروردگار مسئله عکس‌برداری شده و در آنجا تحقّق تکوینی پیدا کرده است و مستقیماً در ناحیهٔ استاد قرار می‌گیرد.

بنده که استاد نیستم و اصلاً قابل این مطالب هم نیستم ولی اتفاقاً این مسئله حتی در باب رفاقت هم وجود دارد! مطالبی که برای افراد پیدا می‌شود، اینها بر طبق ظروف مرتبطه کاملا با هم عمل و عکس‌العمل ایجاد می‌کنند. در بسیاری از موارد شده که بنده مطالعه می‌کنم و تلفن هم در آن‌طرف روی میز است و زنگ می‌زند و من هم می‌بینم ولی دستم به طرف این تلفن نمی‌رود! هر کاری می‌کنم می‌بینم نمی‌رود. گاهی از وقت‌ها اتفّاق می‌افتد که بنده اینجا مطالعه می‌کنم و فاصلهٔ تلفن با من مثلاً پانزده متر یا... آن‌طرف‌تر است، صدای تلفن از آن‌طرف می‌آید و بی‌اختیار من از سرِ مطالعه بلند می‌شوم و

می‌روم و گوشی را برمی‌دارم! چه قضیه‌ای در اینجا هست؟ این چه نکته‌ای هست؟ و این مسئله اصلاً دست من نیست، این مسئله اصلاً در اختیار من نیست. دوستان گلایه دارند بر اینکه من چرا تلفن را برنمی‌دارم؟ گلایه می‌کنند که چقدر تلفن کردیم و ارتباط برقرار کردیم و نشد! و ما به قصور و یا تقصیر و یا اهمال خود معترف هستیم ولی در بعضی از اوقات هم مسئله این‌طور و به این کیفیت نیست. وقتی که می‌روم احساس می‌کنم این تلفن را باید برداشت و باید به این تلفن پاسخ داد و بعد مشخّص می‌شود که بله ضرورت بوده است و لازم بوده و باید انجام می‌شده است. این مطلبی نیست که انسان بخواهد حالا این را با داد و بیداد و ما چه هستیم و کجا هستیم و... بیان کند.

کسانی که در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ با حقیر ارتباط داشتند و القاب و تعبیرات کذایی نسبت به بنده می‌آوردند که اصلاً من به این تعبیراتی که برای من می‌آوردند می‌خندیدم، همان افراد الآن بعد از مرحوم آقا جواب سلام من را هم نمی‌دهند و از آن‌طرف می‌روند! اگر در خیابان در

یک جا همدیگر را ببینیم رویشان را طرف دیگر می‌کنند که ما را نبینند! ما که فرقی نکردیم، الآن اگر مرحوم آقا زنده شوند و سر از قبر بردارند الآن هم من همان هستم، افکارم همان است، فکرم همان است، مرامم همان است، به‌اندازهٔ سرسوزنی از آنچه نسبت به مطالب در همان زمان و بعد از آن زمان بوده تنازل نکردم و نخواهم کرد چون حق بوده است و انسان از حق که تنازل نمی‌کند ولی صحبت در این است که پس چه شد؟ پس چه بود؟ پس آن حرف‌ها چه بود؟ پس آن داد و بیدادها چه بود؟ پس آن بیا و بروها چه بود؟ پس آن سلام و صلوات‌ها چه بود؟ پس آن مسائل چه بود؟ همهٔ این حرف‌ها جایگاه خودش را برای انسان پیدا می‌کند و در همهٔ زمان‌ها بوده و در همهٔ ظروف بوده و در همهٔ امکنه بوده و در همهٔ ازمنه بوده است و برای انسان این مسئله خودش موجب عبرت است.

این نکتهٔ اوّل که به‌دست آوردن موقعیت فعلی و توجّه به آن حقیقت و واقعیتی که ما از آن حقیقت و واقعیت دور هستیم و باید خود را به آن حقیقت و به

آن واقعیت متّصل کنیم، این مسئله، مسئلهٔ اساسی است.

دلیل دوم پرداختن به دیگران، رضایت از موقعیت و اعمال خود

مسئلهٔ دوّم که بر این اساس مبتنی است این است که نفس حالتی دارد که وقتی نسبت به موقعیت خودش یک مقدار تثبیت شود، شروع به انحراف می‌کند و دست‌انداختن به محیط خارج از خود و پرداختن به دیگران، کأنَّ نسبت به خود دیگر شاد و خرسند است و آن موقعیت برای او بزرگ جلوه می‌کند و دیگر نسبت به آن مطلب خود را فراموش می‌کند، خلأ را از یاد می‌برد. درست مثل شخصی که ناراحتی دارد، پزشک به او می‌گوید که سه هفته باید آنتی‌بیوتیک بخوری، این شخص یک هفته می‌خورد و می‌بیند که دیگر درد ندارد و کنار می‌گذارد. اینکه الآن کنار می‌گذارد هنوز خوب نشده است و سلامتش، سلامت کافی نیست و قدری مسئله بهبود پیدا کرده است و هنوز میکروب کاملاً ریشه کن نشده است. شما که الآن این دارو را کنار می‌گذاری بعد از یک مدّت آن میکروب‌ها به‌واسطهٔ آن ارتباطی که با آن دارو داشتند قدرتشان چند برابر خواهد شد

و این دفعه اگر مریض شوی باید یک ماه دارو بخوری، اگر دوباره خراب کردی باید دو ماه بخوری، اگر این دفعه خراب کنی می‌گویند دیگر این شش را باید قطع کرد، دیگر آنتی‌بیوتیک نمی‌تواند این شش را تصحیح کند.

نفس این‌طور است، وقتی که نسبت به موقعیت خودش و بیا و برو و احوال و مجالس و رفیق و پند و موعظه و ارشاد و ذکر و سایر مسائلی که می‌تواند او را نسبت به موقعیت خودش شاد و راضی نگه دارد، یک‌مرتبه شروع می‌کند به دست‌انداختن و خودش را فراموش می‌کند. می‌گوید که این شخص چطور است؟ آن شخص چطور است؟ آن شخص کار بد کرد، آن شخص کار خوب کرد، آن شخص آنجایش خوب بود. چرا او این کار را کرد؟!! تمام اینها خطراتی است که شیطان می‌آید و می‌خواهد آن حقیقت و آن اصل را بگیرد. می‌خواهد انسان را از آن نقطهٔ اصل محروم کند، می‌آید به بقیه نگاه می‌کند که اینجا فرض کنید که درست چادر سرش نکرد! آن خانم فلان‌جا فرض کنید که فلان حرف را زد

بروم نصیحتش کنم. این حرف‌ها نیست بلکه باید خودمان را نصیحت کنیم. خودمان به مرتبه‌ای برسیم[و بعد اگر لازم بود این کارها را انجام بدهیم] آن غیر از مسئلۀ تکلیف است که بگویند برو این کار را بکن، مسئلۀ تکلیف جدا است. نه، انسان در خودش یک هم‌چنین احساسی پیدا کند که باید این کار را انجام بدهد! این مسئله هم مسئله‌ای است که باید نسبت به این مسئله توجّه داشت و به این قضّیه رسید.

طبق روایتی که رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

به هر مقدار که انسان در عملش و در رفتارش خود را کنار گذاشت و پای خدا را مطرح کرد، به آن‌مقدار مورد قبول حق واقع می‌شود.[1]

---

[1] . مصباح الشریعة، ص ۳۶ (با قدری اختلاف):
«قال الصّادقُ علیه‌السلام: "الإخلاصُ یَجمَعُ فواضِلَ الأعمالِ و هو مَعنًی مِفتاحُهُ القَبولُ و تَوقیعُهُ الرّضا فَمَن تَقَبّلَ اللّهُ مِنهُ و یَرضَی عنه فهو المُخلِصُ و إن قَلَّ عَمَلُهُ و مَن لا یَتَقَبّلُ اللّهُ مِنهُ فلیس بمُخلِصٍ و إن کَثُرَ عَمَلُهُ اعتِبارًا بآدَمَ علیه‌السلام و إبلیسَ علیه اللَّعنَةُ و عَلامَةُ القَبولِ وُجودُ الاستِقَامَةِ ببَذلِ کُلّ مَحابٍّ مع إصابَةِ عِلمِ کُلّ حَرکَةٍ و سُکونٍ و المُخلِصُ ذائِبٌ روحُهُ باذِلٌ مُهجَتَهُ فی تَقویمِ ما بِهِ العِلمُ و الأعمالُ و العامِلُ و المَعمولُ بالعَمَلِ لأنّهُ إذا أدرکَ ذلکَ فقد أدرکَ الکُلّ و إذا فاتَهُ ذَلکَ فاتَهُ الکُلُّ و هو تَصفیَةُ مَعانِی التّنزِیهِ فی التّوحید ...".»

به آن‌مقداری که انسان در عملی که انجام می‌دهد خودش را هم داخل کرد، مصالح خودش را هم داخل کرد، آبرو و حیثیت خودش را هم داخل کرد، مطالب را قاطی کرد، به همان‌مقدار از سهم انسان کم می‌کنند و این مطلبی است که باید خیلی به این قضّیه توجّه داشته باشیم.

مصادیقی از توجیهات نفسانی در مسائل دینی و مذهبی

حالا من برای شما مثالی می‌زنم، یک مسئله که اخیراً در بین خانواده‌هایی که می‌خواهند ازدواج کنند متعارف شده است این است که می‌آیند از آن شعارها و از آن ظرائف و لطائف و نکاتی که مربوط به مسائل دین و بروزات و ظهورات جاذبهٔ دین است برای اهداف و نیات خودشان استفاده می‌کنند. فرض کنید که می‌خواهند برای بچّه اسم بگذارند، فرض کنید که از یک اسم خوششان می‌آید، کتاب‌ها را می‌گردند که ببینند آیا یک هم‌چنین اسمی برای مادر امام هست؟! می‌بینند حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها یک هم‌چنین اسمی ندارد، باز می‌گردند در اسم زن‌های امام حسن علیه‌السلام که ببینند آیا چنین اسمی وجود دارد؟! آخر در زن‌های امام حسن،

جعده را هم داریم، زن‌های ائمّه علیهم‌السلام که همه افراد خوبی نبودند. بعضی از اینها قاتل ائمّه بودند، قاتل امام حسن علیه‌السلام زنش بوده است. قاتل امام جواد علیه‌السلام زنش بود، این‌طور هم هست. همه مادر امام زمان و عیال حضرت امام حسن عسگری حضرت نرجس خاتون علیهم‌السلام که نبودند. حالا بیاییم یک اسم پیدا کنیم که این اسم مربوط می‌شود به دخترعمّهٔ دایی عموی نوهٔ امام علیه‌السّلام، می‌گوید که حالا این درست شد! این که نمی‌شود، ما باید بین خواست خودمان و آنچه را که به‌دنبالش می‌گردیم فرق قائل شویم و سر خدا در این مسائل کلاه نمی‌رود.

یا اینکه فرض کنید که در مهریه‌ای که می‌خواهند برای دختران خودشان قرار بدهند می‌گویند: ۳۱۳ سکّه باشد که به عدد اصحاب امام زمان علیه‌السلام باشد. پنج سکّه بگذار که به‌نام پنج‌تن آل عبا علیهم‌السلام باشد. ۳۱۳ نفر اصحاب امام زمان علیه‌السلام بالاتر هستند یا پنج تن؟! ۳۱۳ نفر اصحاب امام زمان علیه‌السلام بالاتر هستند یا ۱۴ معصوم علیهم‌السلام؟! این کلاه سر امام زمان

گذاشتن است! نگویید ۳۱۳، سیصد سکّه می‌خواهید بگویید سیصدتا. پای امام زمان را وسط نکشیم! بگویید چهارصدتا، پانصدتا، کسی ممانعت نکرده است، مهر آزاد است هزارتا، ده‌هزارتا ﴿وَإِنۡ أَرَدتُّمُ ٱسۡتِبۡدَالَ زَوۡجٖ مَّكَانَ زَوۡجٖ وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡـًٔا أَتَأۡخُذُونَهُۥ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا﴾[1] اگر به‌اندازهٔ یک قنطار طلا مهر زن کردید، قنطار یعنی یک پوست گاو که در سابق آن را می‌دوختند و برای محفوظاتشان از آن استفاده می‌کردند، اگر به‌اندازهٔ یک مجموعهٔ عظیم از جواهرات مهر زن کردید، در موقع طلاق نباید کم کنید و باید همان را بپردازید. این آیهٔ قرآن است.

امّا اینکه حالا ما از آن موقعیت و شعائر و آن ظرائفی که در ارتباط با دین است برای افکار و نیات خودمان بهره بگیریم، این مسئله خیانت است و نباید به‌دنبال این مطلب بود. می‌خواهیم مهر دخترانمان را

---

[1] . سوره نساء (۴) آیه ۲۰. امام شناسی ، ج ۱۱، ص ۲۲۸ و ۲۲۷:
«و اگر بخواهید شما زوجه‌ای را به‌جای زوجهٔ دیگر بگیرید، و به یکی از آنها به‌عنوان مهریّه، مال فراوان داده باشید، نباید از آن مال چیزی برای خود بگیرید، گرچه مختصر باشد! آیا شما این مال را می‌گیرید درحالی‌که بطلان و خلاف واقع بودن و کذب این أخذ به حدّی است که انسان را حیرت‌زده می‌کند و به بهت می‌کشاند، و گناه آشکار و روشنی است؟!»

طبق سنّت همان‌طوری‌که فرمودند مهرالسّنة قرار بدهیم که رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «جبرائیل به من دستور داده است که مهر دختران امّتت را مهرالسّنة قرار بده»،[1] اگر خواستیم این کار را انجام بدهیم زهی سعادت و اگر نمی‌خواهیم، به هر مقداری که به‌نظرمان تعلّق می‌گیرد انجام بدهیم، اما آمدن و از دیگران مایه گذاشتن مسئلهٔ صحیحی نیست و امام زمان علیه‌السلام از این مطلب خوشش نمی‌آید که موقعیت اصحاب او و وضعیت اصحاب او ملعبهٔ

---

[1] . مطلع انوار ج ۷ ص ۲۹۶، تعلیقه:

«عَن مُحمّدِ بنِ أسلَمَ عنِ الحُسینِ بنِ خالِدٍ، قالَ: سَألتُ أباالحَسَنِ علیه السّلام عَن مَهرِ السُّنَّةِ کَیفَ صارَ خَمسَ مِائَةِ دِرهَمٍ؟ فَقالَ: "إنَّ اللهَ أوجَبَ عَلَی نَفسِهِ أن لا یُکبِّرَهُ مُؤمِنٌ مِائةَ تَکبیرَةٍ و یُحمِّدَهُ مِائةَ تَحمیدَةٍ و یُسبِّحَهُ مِائةَ تَسبیحَةٍ و یُهَلِّلَهُ مِائةَ تَهلیلَةٍ و یُصَلِّیَ عَلَی مُحمّدٍ و آلِ مُحمّدٍ مِائةَ مَرَّةٍ ثُمَّ یَقولَ: اللّهُمَّ زَوِّجنی مِنَ الحورِ العِینِ! إلّا زَوَّجَهُ اللهُ حَوراءَ و جَعَلَ ذٰلِکَ مَهرَها؛ ثُمَّ أوحَی اللهُ إلَی نَبیِّهِ صلّی الله علیه و آله أن سُنَّ مُهورَ النّساءِ المُؤمِناتِ خَمسَ مِائةِ دِرهَمٍ، فَفَعَلَ ذٰلِکَ رَسُولُ اللّهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم".»

«برقی در کتاب محاسن از موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت می‌کند که از آن حضرت دربارهٔ مهر السّنّه سؤال کردم که چگونه در پانصد درهم شرعی معیّن گردید؟ حضرت فرمودند:

"خداوند متعال بر خود واجب و فرض گردانیده است که اگر مؤمنی صد بار او را تکبیر گوید و صد بار او را حمد نماید و صد بار او را تسبیح کند و صد بار او را تهلیل کند و بر محمّد و آل او صد بار درود بفرستد آنگاه بگوید: پروردگارا از حورالعین خود مرا نصیب فرما! خداوند او را با حورالعین تزویج خواهد نمود و این اذکار را مهر آن حورالعین قرار خواهد داد. آنگاه خداوند به پیامبرش وحی فرستاد که مهر زنان مؤمنه را به پانصد درهم سنّت نماید و آنان ازدواج خود را به این مهر کابین نمایند، و رسول خدا نیز چنین فرمود".»

کارها و تثبیت نیّات ما قرار بگیرد.

فرض کنید که یکی از مطالبی که در این زمینه ممکن است مورد سوء استفاده واقع شود، انفاق‌هایی است که نسبت به ارحام و یا نسبت به سادات به‌عنوان سهم سادات انجام می‌شود. فرض کنید که شخصی خمسی به مالش تعلّق می‌گیرد و بعد این شخص مثلاً فلان مبلغ را برای سهم سادات به فلان شخص می‌پردازد، این عنوان پرداخت به چه کیفیتّی است؟ اگر شما به یک نحو می‌پردازید که او متوجّه نشود که این سهم سادات است، اصلاً ذمهٔ شما از این سهم سادات بری نمی‌شود. اگر آن شخص خیال کند این مبلغی که به او پرداخت می‌شود، این شخص از نزد خودش پرداخت می‌کند ذمّهٔ شما بری نیست و باید دوباره به‌اندازهٔ سهم سادات بپردازید و اگر می‌خواهید ذمهٔ شما بری شود باید بگویید که این پول برای من نیست و سهم سادات است که به شما می‌پردازم، خیال نکن هنر کردم! در این‌صورت ذمّهٔ شما بری می‌شود ولی ثوابی به شما نمی‌دهند. مقداری را که واجب است پرداخت کردید و هیچ

ثوابی ندارد. فقط به این عنوان که خمس را پرداخت کردید به شما ثواب می‌دهند نه به این عنوان که انفاق کردید. ثواب انفاق را در چه وقت می‌دهند؟ در وقتی که از جیب مبارک بپردازید نه‌اینکه روغن چراغ ریخته را نذر امامزاده کنید! نه، این فایده ندارد و این یک مسئله‌ای است که من می‌بینم توجّهی به این مسئله نمی‌شود و باید به این مسئله توجه شود.

یا فرض کنید که می‌گویند که آقا اجازه هست که ما نسبت به فلان مورد، فلان کار را انجام بدهیم؟! بله این اشکالی ندارد ولی باید بگویید که این مال از طرف من نیست بلکه از طرف امام زمان علیه‌السلام است و من پرداخت می‌کنم ولی او نمی‌خواهد این مسئله را بگوید و وقتی نمی‌خواهد بگوید نه ثوابی به او می‌دهند و نه به‌اندازهٔ یک ریال پول وجوهات و آن چیزی که دفع کرده است برایش حساب می‌کنند. اینها مسائلی است که جهات نیات انسان را با جهات نفسانی خلط می‌کند.

مجلس روضه تشکیل می‌دهیم، اگر این مجلس روضه برای امام علیه‌السّلام است، برای شعائر دینی است، چه فرقی می‌کند که در اینجا باشد یا در جای

دیگر باشد؟! افراد را دعوت می‌کنیم ولی در نیتمان است که این افراد باید به منزل ما بیایند، خراب شد. اگر قرار بر این است که مجلس، مجلس احیاء ذکر اهل‌بیت علیهم‌السلام باشد دیگر در این‌صورت اینجا و آنجا ندارد. به یک میزان، چه اینجا باشد چه آنجا باشد. هر جا که آماده‌تر است و هر جا که مهّیاتر است، باید آنجا برقرار شود.

ثمرهٔ عمل کردن و عمل نکردن به دستورات

من دو یا سه‌تا نمونه مثال زدم ولی هزارها نمونه است و چون دیگر بیش از این وقت نیست و باید به پاسخ این سؤالات هم بپردازیم و در ضمن حال بنده هم بیش از این مساعد نیست، از این دو یا سه‌تا نمونه‌ای که برای دوستان مثال زدم، ما باید دیگر به وضعیت خودمان برسیم و به حسابی که برای خودمان در همهٔ امور، چه امور عبادی و چه غیر عبادی باز کرده‌ایم برسیم. اگر به حساب و وضعیت خودمان نرسیم همین آش و همین کاسه است و هیچ فرقی نمی‌کند. انجام دادیم می‌بریم و انجام ندادیم نمی‌بریم. عمل کردیم به مطلوب می‌رسیم و عمل نکردیم نمی‌رسیم. به قول مرحوم آقا ـ رضوان الله

تعالی علیه ـ که فرمودند: «حتی همین سید محسن هم اگر خودش نخواهد، نمی‌تواند از من چیزی بگیرد!» باید بخواهید، باید نیت داشت، باید اراده داشت. وقتی که من‌باب‌مثال اموری برای مردان تنظیم می‌شود باید به آنها عمل کنند، اگر به آنها عمل نکنند آن دنیا مسئول هستند و اگر تصوّر کنند که حالا چون مرد، مرد است می‌تواند هر کاری را انجام بدهد اشتباه کردند و راه را به خطا رفته‌اند. آن مسائلی که برای بانوان و مخدرات ترسیم می‌شود، اگر مخدّرات نسبت به آنها عمل کردند به رستگاری رسیدند و اگر عمل نکردند در پس قافله می‌مانند و قافله به راه خودش ادامه می‌دهد.

خیانت در بیان احکام واقعی

متأسفانه صحبت‌هایی که ما امروزه می‌شنویم صحبت‌هایی است که در راستای گرایش و جذب توجّه خانم‌ها انجام می‌شود. در بیان احکام به‌نحوی گفته می‌شود که بیشتر به مزاق آنها خوش آید! کأنّ اگر انسان بخواهد آن حقیقت و واقعیت را بگوید کسر شأن او خواهد شد و باید به قسمی بگوید که با تمایلات بانوان و خانم‌ها سازگاری بیشتری داشته

باشد! این مسئله خیانت است! هم خیانت به‌خود و به مکتب و هم خیانت به افراد. خیانت به مکتب زیرا آنچه حق است گفته نمی‌شود و گفته نشده است درحالی‌که باید حق را گفت، هر کسی می‌خواهد بپذیرد و هر کسی نمی‌خواهد نپذیرد. ما متولّی دین مردم نیستیم، متولی دین امام زمان علیه‌السلام است و بس! ما همه واسطه‌هایی هستیم، هزارها واسطه، صدها هزار واسطه، در میان هزارها یکی هم فرض کنید که بنده هستم.

بله، ما همین هستیم، مرتجع هستیم، حالا حرفتان چیست؟! مگر ما در راه خودمان نیاز به مساعدت دیگران داریم؟! مگر نیاز به مساعدت آمریکا و انگلیس و شوروی و امثال‌ذلک داریم؟! نیاز به مساعدت خارجی‌ها داریم؟! صدهزار سال یکی از آنها مسلمان نشوند، به جهنّم!

کسی که در راه امام می‌خواهد حرکت کند نیاز به کسی ندارد که او را همراهی کند، نیاز ندارد به اینکه شخص دیگر او را تأیید کند، نیاز ندارد که خودش اسلام را مترقّی جلوه بدهد که اسم ارتجاع را نیاورد.

آن افرادی که احساس فقر می‌کنند و با حُلیه و زیور کردن اسلام می‌خواهند موقعیت خود را تثبیت کنند، باید به‌دنبال این مطالب بگردند اما آن کسی که مسیر امام را می‌رود و از او دستورمی‌گیرد و به روایت امام صادق علیه‌السّلام عمل می‌کند می‌گوید ما همین هستیم. حالا تمام دنیا بگویند شما مرتجع هستید، می‌گوید بله بقیهٔ حرفتان چیست؟ ما حالا مرتجع هستیم، ما ارتجاع را می‌خواهیم، ما نمی‌خواهیم مترقّی باشیم. اگر ارتجاع را شما به پیروی از امام صادق و دستوراتی که اسلام نسبت به زن آورده است می‌دانید، بسیارخوب ما مرتجع هستیم و بر این ارتجاع افتخار می‌کنیم و اگر ترقّی را در خلاف می‌دانید و این مسائلی که اتفّاق می‌افتد و مجالس کذایی که به نحو تبلیغات و ارشاد و... در این‌طرف و آن‌طرف برگزار می‌شود، اینها را اسلام می‌دانید، خب این اسلام مبارک کسانی باشد که این چنین تفکّر می‌کنند! امام زمان از مسلمانش متابعت می‌خواهد، انقیاد می‌خواهد، اطاعت می‌خواهد همین. یک وقت انسان اشتباه می‌کند و این یک مطلب است، اما یک‌وقت نه خودش را به اشتباه

می‌زند. اگر شخص خواب باشد انسان او را بیدار می‌کند و حرکت می‌دهد ولی اگر شخصی خود را به خواب زد دیگر با حرکت بیدار نمی‌شود. خدای ناکرده ما کاری نکنیم که این‌طور تصوّر شود که خود را به خواب می‌زنیم!

مسئلهٔ دوم خیانت به افراد است، این افرادی که الآن مستعد هستند و فرض کنید که اگر دوتا مطلب از بنده بشنوند می‌روند اطاعت می‌کنند و به رشد می‌رسند و استفاده‌شان را می‌برند و به منافع می‌رسند، اگر من خیانت کردم روز قیامت همین افراد گریبان مرا می‌گیرند و می‌گویند ما که نمی‌دانستیم شما چرا بالای منبر رفتی و خلاف گفتی؟! چرا آن‌طور که امام صادق علیه‌السلام فرمود به ما نگفتی؟! تو می‌گفتی ما می‌خواستیم عمل می‌کردیم و نمی‌خواستیم نمی‌کردیم، دیگر مسئولیت متوجه تو نبود!

عدم مسئولیت بزرگان نسبت به عمل کردن یا عمل نکردن افراد به دستورات دین

تمام غرض و همّت مرحوم آقا و اولیای الهی ـ رضوان الله تعالی علیهم ـ این بود که مطلب را به‌گوش افراد برسانند هر کسی می‌خواهد عمل کند

و هر کسی نمی‌خواهد نکند، هیچ اجباری هم نیست. الآن از میان این جمعیت به‌اضافهٔ خود بنده، دیگر خیال می‌کنم رُک‌تر از این عبارت نتوانم بیاورم، اگر یک نفر از ما به دستورات اولیای خدا عمل نکند آیا از کبرائیت خدا به‌اندازهٔ سرسوزنی کم می‌شود؟! از دستگاه خدا چیزی کم می‌شود؟! آیا خدا غصه می‌خورد که ای داد بیداد بهشت ما خالی شد؟! به‌اندازهٔ یک سرسوزن از جلال و عظمت و کبریائیت و قدرت و علم و اقتدار و حیات و بهجت و انبساط و تمام اسماء و صفات لایتناهی الهی کم نمی‌شود، به‌اندازهٔ سرسوزن مثال زدم بلکه به‌اندازهٔ یک سلول، به‌اندازهٔ یک ویروس از جلال و عظمت پرودگار کم نمی‌شود بلکه خودمان ازبین رفتیم، خودمان بدبخت شدیم، خودمان از قافله عقب ماندیم.

گر جملهٔ عالمیان شوند کافر ❊❊❊ بر دامن کبریاش ننشیند گرد

مسئله این است. خب حالا که این‌طور است بنابراین باید إن‌شاءالله همیشه مسئلهٔ اخلاص در عمل و اهتمام نسبت به عمل را برای خود محفوظ

نگه داریم.

حالا تا آنجایی که مجال فرصت بدهد اگر بنده بتوانم نسبت به این سؤالات پاسخ می‌دهم گرچه بعضی از اینها قبلاً هم سؤال شده بود.

مسئلهٔ اجتماعی

سؤال: اگر کسی به منزل ما تلفن بزند و من متوجّه شوم که چه کسی است، و قبل از اینکه گوشی را بردارم حالت اضطراب دست می‌دهد. اگر این شخص، شخص کنایه‌گو باشد به‌طوری که دل انسان را می‌شکند، در این‌طور مواقع باید چه رفتاری داشت که به روحمان لطمه وارد نسازد؟

جواب: طبعاً اگر انسان چاره‌ای ندارد جز اینکه صحبت کند بهتر است فقط در ارتباط با این شخص تصور کند که فقط صدایی به گوشش می‌رسد و انسان می‌تواند این کار را انجام بدهد، بین خود و طرف مقابل حجابی قرار بدهد، یک پرده‌ای بیندازد مانند اینکه نواری را پشت تلفن گذاشتند و آن نوار می‌گردد، یک هم‌چنین موقعیّتی به‌خود بدهد و متذّکر به اذکار الهی باشد که در این‌صورت دیگر صحبت‌های آن فرد تأثیری ندارد.

سؤال: آیا خواندن نماز و عبادت اگر روح نداشته باشد، باز هم انسان را می‌سازد و یا فقط رفع تکلیف است؟ اصولاً مسئلهٔ عادت و ملکه شدن و فرق بین این دو را بیان بفرمایید.

جواب: همان‌طوری‌که در بین صحبت‌ها عرض کردم حقیقت نماز و عبادت، نیت خالص و روح آن است و نمازِ بدون روح به‌اندازهٔ پشیزی ارزش ندارد و به همین‌مقدار در روز قیامت محاسبه می‌شود. امام صادق علیه‌السّلام در هنگام احتضار تمام فامیل و خانوادهٔ خود را جمع کردند، حتّی افرادی که در خانه‌های بعید هم بودند آمدند و وقتی که مجلس پر شد فرمودند: «**إنَّ شَفاعتنا اهل البیت لا تَنالُ مُستَخفّاً بالصَّلاة**؛ شفاعت ما خاندان به کسی که نماز را کوچک بشمارد نخواهد رسید.»[1]

---

[1] . الکافی، ج ۳، ص ۲۷۰؛
«الأبُوالحَسَنِ الأوَّلُ علیه‌السّلام: "إنَّهُ لَما حَضَرَ أبِیَ الوَفاة قالَ لِی: یا بُنَیَّ! إنَّهُ لا یَنالُ شَفاعَتَنا مَنِ استَخَفَّ بِالصَّلاة".»
نظیر این روایت را به‌طور أکمل در وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۱۷ با إسناد خود از أبی‌بصیر نقل می‌کند که:
«دَخَلتُ عَلَی امِّحَمِیدَة اعَزِّیها بِأبِیعَبدِاللَهِ علیه‌السّلام، فَبَکَت و بَکَیتُ لِبُکائِها، ثُمَّ قالَت: "یا أبامُحَمَّدٍ، لَو رَأیتَ أباعَبدِاللَهِ علیه‌السّلام عِندَ المَوتِ لَرَأیتَ

این را فرمودند و از دنیا رفتند. ببینید چقدر مسئله، مسئلهٔ مهمّی است که یک امام در هنگام رحلت و در هنگام وفات خود آخرین جمله‌ای را که می‌گوید این قضیه است: «**إنَّ شَفاعتَنا اهل البیت لا تَنالُ مُستَخفّاً بالصَّلاة**» و مسئلهٔ صلات و نماز بالاترین عبادت است و چون نزدیکترین عمل به پروردگار است پس انسان باید تمام همت خود را برای روح دادن به نماز قرار بدهد و شرایطی دارد که بنده در صحبت‌های خود آن شرایط را عرض کردم.

البتّه عادت و ملکه باید در اینجا یک معنا داشته باشد. شاید مسئلهٔ مقطعی و حالت و ملکه شدن باشد. مسئلهٔ حالت این است که برای انسان یک جنبهٔ موقّتی دارد و انسان باید برای ادامه و استمرار آن نیت کند و تلاش کند ولی وقتی که چیزی ملکهٔ انسان می‌شود دیگر اهتمام به نگهداری آن نیست. فرض کنید که الآن اگر به شما بگویند که سورهٔ حمد

عَجَبًا" فَتَحَ عَینَیهِ ثُمَّ قالَ: "اجمَعُوا کُلَّ مَن بَینِی و بَینَهُ قَرابَة." قالَت: "فَما تَرَکنا أحَدًا إلّا جَمَعناهُ" فَنَظَرَ إلَیهِم ثُمَّ قالَ: "إنَّ شَفاعَتَنا لا تَنالُ مُستَخِفًّا بِالصَّلاة". »

و رواه الصدوق فی عقاب الاعمال. »

را بخوانید، اگر شما حواستان هم جای دیگری باشد چشم‌بسته حمد را از اوّل تا آخر می‌خوانید. این را می‌گویند ملکه شدن یعنی آن‌چنان این حالت در نفس شما تثبیت شده است که بدون توجّه به عبارات و به معنا آن سوره را می‌خوانید. حالا اگر فرض کنید که یک طفل دو ساله‌ای باشد و سورهٔ حمد را به او یاد داده باشیم، او دیگر مثل ما نمی‌خواند و برای هر جمله‌ای فکر می‌کند. پس الآن در او این مسئله جنبهٔ حال دارد ولی در ما ملکه است. انسان می‌تواند به‌واسطهٔ استمرار در عبودیت و استمرار در تمرکز و تمرکز، این جنبهٔ روحانیت نماز را برای خودش به‌نحو ملکه دربیاورد.

مسئلهٔ احکام

سؤال: اگر استطاعت رفتن به حج تمتع را نداشته باشیم و پولمان به‌اندازهٔ رفتن به کربلا و یا عمره باشد، آیا بهتر است به کربلا و یا عمره مشرّف شویم یااینکه صبر کنیم تا پولمان جمع شود و به حج تمتع مشرّف شویم؟ آیا اگر صبر کنیم و در آن‌وقت اجل به سراغمان آمد مسئلهٔ تکلیف ما چه خواهد شد؟

جواب: اگر مسئله به‌نحوی است که ممکن است

تا سال دیگر آن مبلغ به حدّی برسد که برای سفر حج، ثبت‌نام کنید، در اینجا سفر حج اولیٰ و واجب است والاّ اگر احتمال می‌دهیم دورتر باشد، سفر عمره و یا سفر کربلا در آنجا مقدّم خواهد بود.

مسئلهٔ سلوکی

سؤال: در بعضی از مواقع احساس می‌کنم لوازم خانه از قبیل مبلمان یا تابلو به حرکت درمی‌آید آیا این صحیح است یا اشتباه می‌کنم؟

جواب: اینها اشتباه است و به این مسائل نباید توجّه کرد.

سؤال: آیا مسجد رفتن برای زن کراهت دارد؟ اگر این‌طور باشد پس چرا بانوان برای تحصیل و غیره به بیرون می‌روند و اشکالی ندارد؟!

جواب: البتّه در روایت داریم که «**مسجد المرأة بیتها**»[1] مسجد زن خانهٔ او است و در خانه باید قرار بگیرد ولکن ما روایت هم داریم که در زمان رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم زن‌ها هم در نماز جماعت شرکت می‌کردند و یک فاصله‌ای بود

---

[1] . الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۱، ص ۵۳۹.

و در آنجا می‌آمدند و برای موعظهٔ پیغمبر پرده می‌کشیدند و حضرت برای آنها نصیحت می‌کردند، صحبت می‌کردند، در زمان ائمّه علیهم‌السلام هم بوده است. آن‌طوری که از این روایت استفاده می‌شود این است که آن روح قضیه در این است که بهتر است که زن، خانه را محل برای سکونت خود انتخاب کند.

این یک مطلب بسیار مهمّی است که در اسلام مرد را فردِ آماده و مستعدّ برای خروج از منزل قرار دادند و زن را برای بودن در منزل البته غیر از موارد ضرورت که آن موارد ضرورت هم مشخص شده است. کمال مرد به بیرون رفتن از منزل است و کمال زن به بودن در منزل است یعنی زن اگر بخواهد در منزل باشد، بیشتر و بهتر می‌تواند خود را حفظ کند و از دستبرد شیاطین محفوظ نگه‌دارد و آن روحی که برای رشدش هرچه بیشتر به سکونت و آرامش احتیاج دارد، آن رشد روح را در این موقعیت و این محیط بیشتر فراهم کند. مرتب از منزل بیرون رفتن و به اینجا و آنجا سرک کشیدن و این کلاس و آن کلاس رفتن دردی را دوا نخواهد کرد، بنده خدمت

شما دوستان عرض می‌کنم که هیچ فایده‌ای ندارد.

در منزل بودن برای زنان مهم‌ترین مسئله است مگر اینکه بخواهند در بعضی از مواقع برای موعظه‌ای بروند که در این‌صورت اشکال ندارد که در مسجد شرکت کنند و قبل از غروب به منزل برگردند نه‌اینکه شب برگردند، زن اگر در شب بیرون باشد هرجا که باشد ایراد دارد، ایراد نه‌اینکه حرام است یعنی نفس آنها بیشتر در معرض تهاجم نفوس خبیثه و شیاطین قرار می‌گیرد لذا بهتر است که زن در منزل خودش باشد و این مسئله‌ای است که برای بسیاری از سّلاک که به مراتبی از صفای نفس رسیدند کاملاً محسوس است که وقتی از منزل بیرون می‌آیند حالت آنها منقلب می‌شود و دوباره که به منزل برمی‌گردند حالت آرامش پیدا می‌کنند و این مسائل، این مطالبی را که در اسلام است که زن بهتر است اوقات خود را در منزل بگذراند تأیید می‌کند.

حالا اگر کسی فرض کنید که یک وقت به مسجد می‌آید و یک موعظه می‌شنود این ایرادی ندارد همان‌طوری‌که روش بزرگان مخصوصاً مرحوم آقا

ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این‌طور نبوده که زن‌ها را از آمدن به مسجد به‌طورکلّی منع کرده باشند نه، درعین‌حال که می‌فرمودند که مسجد زن منزل او است درعین‌حال هم این‌مقدار تسامح را نسبت به خروج زن در بعضی از اوقات قائل بودند.

سؤال: گاهی اوقات احساس قبض شدیدی دست می‌دهد که با مسجد رفتن تاحدودی برطرف می‌شود، آیا در این شرایط می‌توانم به مسجد بروم یااینکه چه کنم که از این قبض بیرون بیایم؟

جواب: اگر با رفتن به مسجد برطرف می‌شود اشکال ندارد امّا اگر این قضیه به‌عنوان تکرّر می‌خواهد پیدا شود باید مقابله کرد و نرفت و آن در منزل برطرف می‌شود.

مسئلهٔ اجتماعی

سؤال: وقتی که پاسخی برای مشکلات خانوادگی ما داده نمی‌شود و ما در زندگی مشکلات داریم و فهم آن را هم نداریم، دراین‌صورت چه کنیم و چگونه باید تشخیص بدهیم که چه وظیفه‌ای داریم و چگونه راهنمایی بخواهیم؟

جواب: مطلبی را در اینجا خدمت رفقا و دوستان

عرض کنم و آن اینکه خیلی گلایه شده نسبت به تقصیر و قصور بنده و اهمالی که نسبت به پاسخ نامه‌ها شده است. بنده نامه‌هایی را که می‌رسد مطالعه می‌کنم و آن‌مقداری که تشخیص بدهم، پاسخ می‌دهم و در پاسخ دادن هم روش‌های متعدّدی دارم، این‌طور نیست که نامه را نخوانده باشم ولکن مطلبی که در اینجا هست این است که اصلاً ارسال بسیاری از این نامه‌ها ضرورت نداشته است، حالی بوده که پیش آمده یا گرفتاری بوده که پیش آمده است و کاری هم از دست بنده ساخته نیست و انسان باید با توکّل به خداوند مسئله را به همان کیفیت بگذراند. گرچه بنده نامه را مطالعه می‌کنم ولی متوجّه می‌شوم که حالا نامه نوشتن در اینجا چندان ضرورتی هم نداشته است. در یک همچنین مواردی که انسان نمی‌تواند تشخیص بدهد، باید خودش را از نظر باطن به خدا بسپارد و حکم خدا دربارهٔ او هرچه باشد به قلب و جان بپذیرد و با اهل خبره مشورت کند، خداوند او را راهنمایی خواهد کرد.

مسئلهٔ اعتقادی

سؤال: آیا در هر زمان، در زمان غیبت امام عصر

حجة بن الحسن ارواحنا له الفداء ولیّ‌خدا در روی زمین یک نفر است یا در یک زمان چند نفر ولیّ‌خدا هم می‌تواند وجود داشته باشد؟

جواب: این مسئله اختصاصی به زمان امام زمان علیه‌السلام ندارد بلکه در زمان همهٔ ائمّه علیهم‌السلام مطلب به همین کیفیت است، ممکن است در روی زمین یک نفر باشد یا دو نفر باشد. امّا بنده از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ شنیدم که بیش از دو نفر تا به حال نبوده است.

سؤال: بر اساس سلسلهٔ مراتب طولی چگونه می‌شود که در یک زمان چند ولیّ‌خدا وجود داشته باشد؟

جواب: این هیچ ارتباطی به سلسله مراتب طولی ندارد زیرا ارتباط خداوند با همهٔ بندگانش به‌خصوصِ همان بنده بستگی دارد: «الطرّق الی اللَه بعدد انفاس الخلائق یا بعدد نفوس الخلائق»،[1] هر شخصی با خدای

---

[1] . نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۲۹؛ جامع الأسرار سیّد حیدر آملی، ص ۸ و ۹۵، ۱۲۱:
«الطّرقُ إلَی الله بعددِ أنفاسِ الخلائقِ؛ راه‌های به‌سوی خدا به‌مقدار نفس‌های مخلوقات است.»

خودش یك نحوه ارتباطی دارد، آن ارتباط تقویت می‌شود تا به مقام تجرّد و فنا برسد یا آن ارتباط تقویت نمی‌شود و در همان مراتب باقی می‌ماند. اگر حتّی تمام دنیا قابلیت این را داشته باشند و بتوانند قدم راستین در راه خدا و در راه سیر و سلوك بگذارند، تمام چهار پنج میلیارد مردم زمین در آن واحد ولیّ‌خدا می‌شوند، و این قضیه هیچ اشکالی به‌وجود نمی‌آورد.

سؤال: نحوهٔ ارتباط ولیّ‌خدا با امام زمان علیه‌السلام چگونه است؟

جواب: این مسئله را توضیح دادم که ولیّ‌خدا معیت با امام زمان علیه‌السلام دارد یعنی همان‌طور که انسان نمی‌تواند از خودش غافل شود و همان‌طور که ما نسبت به دو دست خودمان به یک میزان احاطه و تسلّط داریم، الآن من این دستم را در تعلّق به خودم که نگاه کنم با این دست دیگر چه تفاوتی می‌بینم؟ هیچ تفاوتی وجود ندارد و به همان‌مقدار که این دست تعلّق به بدن دارد، به همین‌مقدار این دست دیگر هم به بدن تعلّق دارد. ارتباط ولیّ‌خدا با امام زمان مانند ارتباط دست نسبت به بدن است، یعنی

به‌اندازهٔ سرسوزنی انفکاک بین ولیّ‌خدا و امام زمان قابل تصوّر نیست و اگر انفکاک باشد دلیل بر این است که آن شخص به مقام ولایت نرسیده است.

پس از این مطلب این استفاده را می‌کنیم که کلامی را که ولیّ‌خدا یعنی آن کسی که به مقام ولایت رسیده و تمام مراتب طولی را طی کرده است و بقا پیدا کرده است بگوید، عین همان کلامی‌است که امام علیه‌السّلام می‌گویند بدون یک سرسوزن تفاوت.

سؤال: نحوهٔ شناسایی عوام نسبت به تشخیص اولیاء خدا باید چگونه باشد؟

جواب: این مطلب را بنده در جلد دوّم اسرار ملکوت توضیح دادم، إن‌شاءالله وقتی که از طبع خارج شد دوستان مطلّع می‌شوند.

مسئلهٔ احکام

سؤال: پولی را که به ادارهٔ حج و اوقاف واریز شده است، اگر یک سال بیشتر بماند آیا به آن خمس تعلّق می‌گیرد؟

جواب: آن پولی را که انسان به ادارهٔ حج داده است اگر خمسش را پرداخته باشد ولو ده سال هم بگذرد دیگر خمس ندارد.

سؤال: بعد از فوت پدرم، مادر و یکی از خواهرانم که از همسرش جدا شده است در منزل پدری ما زندگی می‌کردند. بعد از فوت مادرم، مادرم وصیت کرده است که سهم من را به خواهری که از همسرش جدا شده است بدهیم، آیا این حکم وصیت را دارد یا نه این منزل باید به تعداد فرزندان تقسیم شود؟

جواب: مادر در اینجا می‌تواند به مقدار ثلث وصیت کند ولی بیش از ثلث نمی‌تواند. بله می‌تواند بگوید که ثلث از ماترك من را به یکی از فرزندانم بدهید یا به شخص دیگر بدهید، این ایراد ندارد ولی اگر در زمان حیات خودش سهم خودش را، آن‌مقداری را که برای او است به یکی از فرزندانش نبخشیده باشد، بعد از فوت به مقدار ثلث می‌شود داد و اگر از ثلث بیشتر باشد باید کما فرض‌اللَه، همان‌طور که خداوند احکام را بیان کرده است، به همان کیفیت داد.

سؤال: آیا بین اذان و اقامه، عمل مستحبّ خاصی را باید انجام داد؟

جواب: خیر.

این سؤالات قدری طولانی است، حالا بعضی که نیاز به پاسخ کمتری دارد و جنبهٔ حکم شرعی هم دارد را عرض می‌کنم و آنهایی که قدری جنبهٔ توضیحی دارند باشد برای بعد.

مسئلهٔ اجتماعی

سؤال: من در خیلی از مکان‌ها با مانتو و روسری که کاملاً پوشیده است، شرکت می‌نمایم ولی چادر بر سر ندارم، آیا اشکال دارد؟

جواب: بنده به کرّات و مرّات عرض کردم که حجاب اسلامی فقط چادر نیست، حجاب اسلامی عبارت است از لباسی که این دو جنبه را داشته باشد: یکی اینکه بدن از موی سر تا پا را بپوشاند و در ضمن لباسی باشد که علاوه بر اینکه آن اجزاء را می‌پوشاند حجم بدن را هم نمایان نمی‌کند. آیا در بیمارستان رفتید و دیدید که این نرسها چطور حرکت می‌کنند و چه لباس‌هایی را می‌پوشند؟ اینها حجاب اسلامی نیست و همهٔ اینها حرام است. لباسی باشد که وقتی زن بپوشد مرد به آن حجم و خصوصیات زن نتواند اطّلاع پیدا کند، این یک شرط برای حجاب است.

شرط دوّم این است که لباس زن جاذبه‌هایی که مرد را به طرف خود جذب می‌کند نداشته باشد، از نقطه‌نظر رنگ‌آمیزی و کیفیت مد و طرح‌ها و خصوصیاتی که مرد را به طرف خود جذب می‌کند، در آن لباس نباشد. اگر این دو جنبه را داشته باشد، این حجاب، حجاب اسلامی و کامل است. البتّه دوستان باید توجّه کنند بر اینکه گرچه وجه و کفین مستثنی است ولی وجه و کفین در جایی که در معرض نامحرم است باید در آنجا محفوظ باشد، در آنجا باید صورت زن پوشیده باشد. بله یک وقت مرد از کناری رد می‌شود و انسان هم فرض کنید که از این‌طرف می‌رود و می‌تواند حالا سرش را به این‌طرف بکند، لازم نیست که حتماً مقنعه و پوشیه سر کند، پوشیه و مقنعه سرکردن جزو حجاب نیست حالا اگر شخصی مقنعه و پوشیه سر می‌کند بهتر است. یا فرض کنید که چادر یا آن روسری خود را به‌نحوی بگیرد که فقط چشمان او پیدا باشد، باز این اشکالی ندارد. علیٰ‌کلّ‌حال با این دو شرط این حجاب، حجاب است، چه چادر باشد و چه غیر

چادر باشد.

اتفّاقاً نظر بنده این است، همان‌طوری که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم همین‌طور می‌فرمودند که برای زن حجابِ بهتر، چادر نیست بلکه همان لباسی است که به یک شکل باشد و حتّی دستش آزاد باشد و بتواند با یک دست بچّه را دست بگیرد و با یک دست فرض کنید که نیاز دارد که کاغذی را بردارد، پاکتی را بردارد ولی حالا اگر چادر باشد این باید هم خودش را حفظ کند و هم چادر را حفظ کند و نمی‌تواند. گرچه امروزه چادر به‌عنوان یک حجاب رسمی است و بسیار هم خوب است و چه اشکالی دارد که چادر باشد ولی حجاب منحصر در چادر نیست و عبارت است از آن لباسی که حجم بدن زن را نشان ندهد و جلب توجّه مرد را نسبت به زن نکند. با این دو شرط، حجاب کامل است و هیچ ایرادی هم ندارد و همان‌طوری‌که عرض کردم بسیاری از دوستان ما در خارج از ایران با این حجاب هستند و بااینکه آمدند و به من گفتند که اگر شما بگویید که در آمریکا یا اروپا یا ممالک دیگر عربی هم چادر سر کنیم ما چادر سر می‌کنیم، من گفتم نه

همین حجاب شما خوب است و با همین کیفیت حرکت کنید و هیچ اشکالی هم از این نقطه‌نظر ندارید.

بنده نمی‌توانم این سؤال را بخوانم چون خیلی ریز نوشته است، سؤال‌های خوبی است ولی احتیاج به قدری توضیح دارد، إن‌شاءالله در فرصت دیگر به این مسائل می‌پردازیم.

مسئلهٔ اجتماعی

سؤال: در مورد رفتن به مجالس عروسی که موزیک دارد و نباید در آن شرکت کنیم، هرگاه بر سر رفتن یا نرفتن به این اماکن با شوهر اختلاف پیدا شود آیا می‌توانیم از حرف شوهر اطاعت نکنیم و به آنجا نرویم؟

جواب: بنده عرض کردم که اطاعت از مرد در اموری است که در اختیار مرد است و شرع تولّی زن و به‌دست گرفتن امور زن را در آن مورد به‌دست زوج و شوهر سپرده است ولکن اگر چنانچه شوهر بخواهد زن را امر به خلاف شرع کند، مثلاً فرض کنید که به زن بگوید وقتی مهمان مرد در منزل هست بیا به مهمان سلام کن یااینکه بیا با او بنشین و با او

بگو و بخند یااینکه در سر سفره باید درمقابل او بنشینی و صحبت کنی یا مانند این قضیه در مجالسی که مجالس حرام است باید شرکت کنی یااینکه فرض کنید که بر زن حج واجب است و بعضی از مخدّرات هم نامه به من دادند و نوشتند که بنده واجب‌الحج شدم ولی ولیّ من راضی نیست! گفتم ولیّ شما در اینجا حقّ ولایت ندارد و سؤال کردند که ولو مسئله به هر جا رسید؟ گفتم که ولو به هر جا رسید! مرد حق ندارد که زن خود را در امور حرام امر کند و زن نباید از مرد در امور حرام اطاعت کند.

خب این مطالبی که در اینجا عرض شد.

إن‌شاءالله امیدواریم که رفقا و دوستان ما را بر نقائص و قصورات خودمان عفو کنند و ببخشند و دعای خیرشان شامل حال ما باشد و از خداوند توفیق برای هرچه بیشتر پایدار بودن را بخواهیم.

واقعاً حیف است، من گاهی اوقات نسبت به‌خودم این مسئله برایم پیدا می‌شود که با وجود یک هم‌چنین مسائل و مطالبی که وجود دارد و راهنمایی‌هایی که شده و رهنمودهایی که بزرگان با چه خون‌دل‌ها که شمّه‌ای از آن را ما خدمت رفقا و

دوستان عرض کردیم، مطالب را به‌دست ما رساندند، واقعاً خیلی خسارت است که انسان به این مسائل توجّه نکند و آن‌طوری که باید و شاید اینها را مورد دقّت قرار ندهد.

بنده عرض کردم مطالبی را که این بزرگان فرمودند با مطالبی که بنده می‌گویم دوتا است. ما از روی کتاب مطالبی را نقل می‌کنیم اما اینها مطالب را دیدند و برای ما می‌گویند، مطالب را با جانشان لمس کردند یعنی رفتند، رسیدند، وارد منزل شدند، به آن حریم وارد شدند و حالا می‌گویند که بفرما! بسم‌الله! راه این است و چاه این است و دستور همین است. و انسان باید در مطالعه‌اش نسبت به کتاب‌های این بزرگان و شنیدن صحبت‌های این بزرگان و مطالبی که از این بزرگان به گوشش می‌رسد حساب دیگری را باز کند. إن‌شاءالله موفّق باشید.

اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحَمَّد